

بررسی اهداف سیاسی - نظامی کوچ و اسکان اجباری برخی طوایف ایلات ایران (از اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۳ق.)

♦ ابراهیم مشفق‌فر*
moshfaghifar@gmail.com

چکیده

ایلات و عشایر از نیروهای سیاسی - اجتماعی مؤثر در تاریخ ایران بوده‌اند و بسیاری از سلسله‌های حکومتی ایران، خاستگاه ایلاتی داشته‌اند و ساختار نیروهای نظامی نیز عمدتاً عشایری بود. با این حال، جابجائی و کوچ اجباری ایلات نیز از مسائل تاریخ ایران بویژه از صفویه به این سو بوده است.

در این نوشتار، به روند و چگونگی، اهداف، علل و انگیزه‌های سیاسی - نظامی کوچ و اسکان اجباری تیره‌های مختلف عشایر ایران در دوره‌های صفویه، افشاریه، زندیه، قاجار و پهلوی پرداخته شده است. شاه عباس اول، به منظور ممانعت از برخی شورشها، تقویت موقعیت نظامی کشور در مقابل ازبکها و ترکمنها در مرزهای شمال شرقی، به کوچ و اسکان طوایفی از عشایر پرداخت؛ اما در دورهٔ جانشینان وی، چنین وسعت عملی در میان نبود.


نادرشاه به قصد تقویت منابع انسانی خراسان، دفاع از سرحدات و برقراری پادگان نظامی و ممانعت از طغیان برخی طوایف، به طور چشمگیری به کوچ و اسکان ایلات پرداخت. در دورهٔ قاجار، جابجائی طوایف بیش‌تر در اثنای جنگهای ایران و روس و در مقاطع دیگر نیز در سطح محدود انجام گرفت، و بالأخره در دورهٔ پهلوی، در راستای سیاست مهار و محدودکنندهٔ ایلات، برخی طوایف نیز جابجا شدند.

کلیدواژه‌ها:

ایلات و عشایر، کوچ اجباری، شاه عباس اول، نادرشاه، جنگهای ایران و روس، تخته قاپو کردن.

* * *

* دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین(ع).



مقدمه

ایلات و عشایر، از نیروهای سیاسی - اجتماعی مؤثر جامعه ایران در طی قرون و اعصار تاریخ این کشور بوده‌اند و با توجه به ماهیت دامدارانه و کشاورزی اقتصاد ایران بویژه تا قبل از ورود نفت در شریان اقتصادی آن، نقش و تأثیر ایلات هم در سیاست و هم در عرصه‌های نظامی ایران چشمگیر بوده است. ایلات و عشایر، خاستگاه بخشی از حاکمیتها و خاندانهای حکومتگر ایران بودند. در عین حال بعد از استقرار چنین حکومتهایی، سیاستهای محدودکننده و حتی تنبیهی در قبال آنها اعمال می‌شد. یکی از مهم‌ترین سیاستهای اعمال شده، جابجائیها و کوچهای اجباری تیره‌هایی از ایلات بوده است که بویژه از دوره شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق. / ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) به بعد بارها رخ داده و تا دوره پهلوی، با نوسانات مختلف استمرار داشته است.

در این نوشتار، ضمن تبیین اهمیت و نقش ایلات و عشایر ایران در عرصه‌های سیاسی - نظامی این دوره از تاریخ ایران، تلاش شده است علل و انگیزه‌ها، چگونگی و نتایج کوچ و اسکانهای اجباری تیره‌های مختلف عشایر ایران نمایانده شود. طبعاً در روند این بررسی، به تفاوت چنین جابجائیهای بعضاً قهرآمیز با کوچهای عادی ایلات توجه شده است.

به هر حال، با انگیزه‌های مختلف نظامی - امنیتی و سیاسی بویژه در سده‌های متأخر تاریخ ایران این جابجائیها صورت گرفته که البته دستاوردهائی برای مجریان این طرحها داشته و چه بسا مقاصد کلان سیاسی آنها را تأمین کرده است. اما پیامد اقتصادی این اقدامات جای بحث دارد و بررسی مستقلی را می‌طلبد و می‌تواند از پرسشهای تاریخ اقتصادی ایران باشد.

در این نوشتار، ضمن توجه به تفاوت کوچهای عادی و کوچهای اجباری، کوچ و اسکان طوایف

در دوره صفویه، اهداف نظامی نادر از کوچاندن طوایف به خراسان، حجم اندک کاربرد این سیاست در دوره زندیه، بهره‌گیری قاجاران از کوچ و اسکان عشایر، انگیزه‌های نظامی - امنیتی کوچ اجباری برخی طوایف در آن دوره و بالأخره، به رفتار پهلویها در این زمینه پرداخته شده است.

۱- مفهوم کوچ و کوچ‌نشینی

واژه «کوچ»، به معنیهای مختلفی چون رحلت، رحیل و روانه شدن از منزلی به منزل دیگر است. همچنین به معنی حرکت و جابجائی با تمام اسباب و لوازم زندگی و اهل و عیال می‌باشد که برای تداوم زندگی متناسب با تغییرات طبیعی محیط بویژه تغییرات آب و هوائی و رویش گیاهی، انجام می‌گیرد.^۱

کوچ، حرکتی است که بر طبق جدول زمانی معین، بین دو محیط مشخص با طبیعت متفاوت انجام می‌گیرد و معمولاً اوضاع طبیعی بویژه درجات حرارت، مقدار و زمان بارشها و تغییرات رویش گیاهان، در تعیین زمان کوچ نقش تعیین‌کننده دارد و به همین دلیل، کوچ در همه جا و به یک صورت انجام نمی‌گیرد، بلکه دارای کیفیتهای متفاوتی است.^۲

کوچ‌نشینی در حالت عادی، جزئی از طبیعت زندگی عشایری است و کوچگرها بدون جابجائیها و تحرکات، قادر به ادامه حیات نخواهند بود. کوچهای عشایری، در چارچوب شرایط و لوازم و ضرورتهای خاص خود انجام می‌گیرد. چنانچه کوچ اجباری و تحمیلی در شرایط غیرطبیعی و بدون در نظر گرفتن تحقق شرایط و لوازم کوچ انجام گیرد، همانند کوچاندن تیره‌های مختلف عشایر در قرن اخیر تاریخ ایران - که با اهداف و مقاصد مختلف بویژه نظامی صورت گرفت - برای زندگی و موجودیت کوچندگان فاجعه‌بار و مخرب خواهد بود. احتمالاً در جابجائی تیره‌های مختلف عشایری، مقاصد سیاسی - نظامی در میان بوده است؛ چنانچه

حاکمیت و شخص شاه، تغییرات و بازنگری در سیاستها را به دنبال داشته است و سیاست کوچاندن و تبعید برخی طوایف، در چارچوب سیاستهای کلی حکومت صفویه در قبال ایلات و عشایر مزبور صورت می‌گرفته است.

دوران سلطنت شاه عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق. / ۱۵۸۷-۱۶۲۹م.)، عصر جابجائی ایلات و عشایر است. در این دوره بنا به ملاحظات نظامی، بسیاری از ایلات ایران از نقطه‌ای به نقطه موردنظر کوچانده شدند. اهداف مدنظر در این جابجائیه‌ها، عبارت بود از:

۱- جلوگیری از برخی شورشهای کردها در غرب ایران؛

۲- تقویت موقعیت نظامی دولت صفوی در شمال خراسان، در مقابل ازبکها و ترکمنها.

شاه عباس اول برای دستیابی به اهداف مزبور، به کوچ و اسکان وسیعی از ایلات و عشایر غرب ایران بویژه عشایر کرد به مرزهای شمال شرقی دست یازید. آمار و ارقام مختلفی در مورد تعداد افراد و خانواده‌های کوچانده وجود دارد. هانری رنه دالمانی ۴۰,۰۰۰ خانوار، برخی از منابع ۴۵,۰۰۰ و برخی دیگر ۵۰,۰۰۰ خانوار ذکر کرده‌اند؛ حتی رقم اغراق‌آمیز ۱,۹۰۰,۰۰۰ نفر هم آورده‌اند. طوایفی که امروز به نام زعفرانلو و شادلو و کیوانلو در خراسان ساکنند، در زمان شاه عباس اول، برای جلوگیری از یورش ازبکان به خراسان کوچانده شده‌اند.^۲

فریزر نوشته است: شاه عباس اول که از قدرت روزافزون طایفه‌های کرد در قسمت غربی ایران بیمناک شده بود، طی نخستین بار درصدد برآمد که ۴۰,۰۰۰ خانوار کرد را از آن نواحی و بویژه از سرزمینهای مرزی ایران کوچ دهد. البته فریزر افزوده است که با توجه به وضع جغرافیائی و شرایط اقلیمی شمال شرقی ایران، شاه عباس اول نتوانست بیش از ۱۵,۰۰۰ خانوار را بکوچاند.^۳

گزارشها و اطلاعات موجود در منابع تاریخی به آن اشاره دارد. بالطبع خسارات اقتصادی ناشی از کوچ و اسکان اجباری عشایر، اهمیتی برای عاملان و مجریان این سیاست نداشته، بلکه مصالح سیاسی تقدم و اولویت و اهمیت داشته است.

۲- کوچ و اسکان طوایف در عصر صفوی با مقاصد نظامی - امنیتی

در طی قرون و اعصار متمادی از تاریخ ایران، ایلات و عشایر به لحاظ موقعیت جغرافیائی، شرایط خاص زندگی و حرکت دائم در بیلاق و قشلاق و زندگی در کوهستان، از ویژگیهای خاص سیاسی-اجتماعی برخوردار بودند؛ نیز به علت دارا بودن قابلیت‌های جسمی و روحیه رزمی و سلحشوری، از بازیگران و نقش‌آفرینان اصلی عرصه‌های نظامی بودند. عشایر، در تاریخ ایران در برهه‌های مختلفی در قبال تهدیدات و مهاجمان نقش بازدارندگی از خود نشان دادند. در سازمانهای نظامی جایگاه شایسته و مؤثری داشته‌اند و خاستگاه دو سوم حکومت‌های تاریخ ایران به آنان تعلق داشته است.

بنابراین از دیدگاه حاکمان و فرمانروایان فرماندهان بزرگ نظامی، سیاستگذاران و طراحان نظامی تاریخ ایران، قابلیت‌ها، نقشها و توانمندیهای سیاسی-نظامی ایلات و عشایر مغفول نبوده است. در نتیجه در فرایند سیاستهای نظامی، هم در فعلیت بخشیدن به توانمندیهای همسوی عشایر و هم در خنثا کردن پتانسیلهای مختلف و متضاد آنان، توجه جدی شده است. البته این ملاحظات جدی در سیاستهای اعمال شده، از دوره صفویه بویژه در اوایل آن سلسله در وجود چند طایفه کوچ‌کرده یعنی شاملوها، روملوه‌ها، استاجلوه‌ها، تکه‌لوه‌ها، بیاتها، افشارها و قاجارها تبلور داشت و آن سلسله در دستیابی به قدرت، مدیون و مرهون این چند طایفه مرید خود بود. اما فعل و انفعالات میان اینان و

شاه عباس اول، همچنین ایل شاهسون را برای مقابله با پرتغالیها کوچ داد، و بختیاریه‌های سرکش ایل باوی و طایفه زند را به خراسان تبعید کرد.^۵ وی، در اوان سلطنت خود بخش اعظم ایل افشار را - که در آذربایجان بودند - به خراسان کوچانید و در مرز ابیورد و درگز مستقر کرد تا مرزدار آن حدود باشند و مانع از تهاجم ازبکان و ترکمنها گردند.^۶

شاه عباس اول به همان اندازه که در مورد توان و ظرفیتها و حتی آسیبهای عشایر خود فرصتها را مغتنم شمرد و اقدام کرد، چنین رفتاری هم در مورد عشایر داخل مرزهای عثمانی بویژه در موقعیتهای جنگ و درگیری با آن قدرت رقیب داشت و از این بابت موضع و کارکرد فعالی داشت و شاید این قسم رفتارها و سیاستها موجب گردید تا بین‌النهرین از آسیب یورشهای قوای عثمانی در امان ماند.

اسکندر بیک منشی ترکمان، در ذیل حوادث سال ۱۰۲۹ق. / ۱۶۲۰م. نوشته است: وقتی افراسیاب پاشا، حاکم بصره، بر سر یکی از دشمنان خود یعنی حسن پسر یازبچی فرستاد که در نزدیکی الکای^۷ سید راشد (حاکم هویزه) بود، وی از سید راشد کمک خواست. سید راشد، با گروهی از عشایر عرب بدان صوب رفت؛ اما چون لشکر بصره از آمدن وی اطلاع یافت، او بازگشت. باتوجه به اینکه جمعی از اعراب هویزه آل فضیل پیش‌تر به بصره رفته و به ملازمت حاکم عثمانی بصره یعنی افراسیاب پاشا درآمده بودند، سید راشد خواستار بازگشت آنان شد. حاکم بصره در بازگرداندن آن عده تعلل ورزید. اما با اصرار سید راشد، اگرچه آنان ناگزیر به بازگشت شدند ولی غرور و سوء تدبیر و نقصان رأی سید راشد، موجب قتل خود وی به دست آنان شد و بعد از آنان، اعراب سه گروه شدند که یک دسته از آنان، شاهیسون دولتخواه شد و در هویزه ماندند.^۸

این ماجرا، تا حدودی هم به نقش نظامی برخی

از طوایف مرزنشین دلالت دارد و هم رفتارها و سیاستها و حساسیتهای حکام مرزی را نشان می‌دهد. به هر حال، برخورد فعال دولت صفوی در عصر شاه عباس اول در قبال این قضایا نیز مستتر است.

جانشین شاه عباس اول یعنی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق. / ۱۶۲۹-۱۶۴۲م.)، رفتارها و سیاستهای متفاوتی داشت و در عرصه‌های رقابت با عثمانیها، نتوانست از این اهرم استفاده بهینه‌ای بکند و در موضع انفعالی قرار گرفت. موارد مختلفی از رفتارهای حکام دولت صفوی در این مقطع در منابع گزارش شده است. براساس همین گزارشهای معدود، دو گونه رفتار متفاوت در دو مرحله رویاروییهای سیاسی - نظامی، دولت صفوی با عثمانیها داشته است. در مرحله اول یعنی در سالهای اولیه سلطنت شاه صفی که نقش نسبتاً فعالی در مواجهه با تهاجمات قوای عثمانی ملاحظه می‌شود، در قبال طوایف مرزنشین دو کشور بود که فعالانه برخورد شد. اما در طی دهه دوم سلطنت این شاه - که سلطان مراد چهارم عثمانی توانست بین‌النهرین و بغداد را تصرف کند - در مورد عشایر مرزی نیز رفتار دولت صفوی و کارگزاران آن، منفعلانه و توأم با بی‌تدبیری بود. شاید ارائه دو، سه گزارش محمد معصوم خواجهگی اصفهانی از حوادث آن عصر، کمکی به اثبات این ادعا باشد.

وی، در خلال گزارش رویدادهای سال ۱۰۳۸ق. / ۱۶۲۹م. نوشته است: زمانی که زینل خان سپهسالار در خانقین و بشیوه برای مقابله با قوای عثمانی بخشی از تحرکات نظامی سپاه صفویه را سامان می‌داد، قبل از ورود لشکر عثمانی، طوایفی از رعایای کرکوک و آن محال را از وطن مألوف کوچانیده، به جاهای محکم فرستاده بود.^۹

در گزارش دیگری از همین منبع در ۱۶ شعبان ۱۰۴۷ق. / ۳ ژانویه ۱۶۳۸م. یعنی درست در جریان فعل و انفعالاتی که به سقوط بغداد انجامید، از

اجباری طوایف در این دوره، این نکته بیش‌تر جلب توجه می‌کند که عمده طوایف به خراسان گسیل داده شدند، اعم از طوایف تنبیه شده و یا طوایفی که در کوچ آنها قصد خیرخواهانه‌ای در میان بود.

میرزا مهدی استرآبادی در ذیل حوادث ۱۱۴۳ق. / ۱۷۳۱م. نوشته است: نادر در سفر آذربایجان، ایلاتی را که از فارس و عراق و آذربایجان کوچانید، آنان که تعدادشان به ۵۶,۰۰۰ خانوار می‌رسید، به خراسان روانه شدند. استرآبادی افزوده است، برای کوچ این طوایف که از جمله آنها ۱۲,۰۰۰ افشار از جمله ۲,۰۰۰ خانوار قرقلو، طایفه‌ای که نادر منتسب به آن بود، اسب و الاغ و خرجی داده شد.^{۱۲}

همین امر، نشان می‌دهد که هدف از کوچ این طوایف جنبه تنبیهی نداشته است، بلکه احتمالاً نادر به منظور بهره‌گیری از پشتیبانی نیروی انسانی طوایف حامی و طرفدار خود در پایتخت، این کوچ را عملی کرد. استرآبادی، همچنین در همین سال به کوچ ۴۵,۰۰۰ خانوار ترکمان و کرد و بختیاری و دیگر ایلات متفرقه و طوایف اشاره کرده است. نیز ابدالیهای حوالی هرات، به مشهد و نیشابور و دامغان^{۱۳} و ۳,۰۰۰ خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری به خراسان کوچانده شدند.^{۱۴}

نادر، ایل باوی را - که از مهم‌ترین ایلات زیر کوه بهبهان بود - متحمل تنبیهاتی کرد، و عده‌ای از افراد ایل را به خراسان کوچانید.^{۱۵} نیز «۲,۰۰۰ نفر از طایفه بیات که در ۸ فرسخی کرکوک ساکن بودند»، در رجب ۱۱۴۴ق. / ژانویه ۱۷۳۲م. به خراسان کوچ داده شدند.^{۱۶} البته نادر غیر از تقویت خراسان، به مصالح دیگری نیز می‌اندیشید، نظیر حفظ توان دفاعی مناطق دیگر در مقابل تهدیدات موجود، بویژه در مناطق غربی کشور و در مقابل قوای عثمانی.

گزارش دیگری از استرآبادی مربوط به صفر سال

ضعف و استیصال حکومت صفوی در این زمینه حکایت دارد. محمد معصوم آورده است: «از جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید که ایل باجلان اراده رفتن پیش خواندگار داشتند، شاهوردی خان را با ۲,۰۰۰ کس فرستاد که شاید مانع او شود، تا به کنار شط رفته، آن گروه از آب عبور نموده بودند! اما مواشی و مراعی و اسباب ایشان به دست غازیان افتاده، حقیقت حالات قلعه و تسلط خواندگار را نیز به عرض رسانیده بود».^{۱۷}

البته این ناتوانیها موقعی بیش‌تر عیان می‌شود که به نقش و اهمیت نیروهای عشایری در عرصه نظامی بیش‌تر واقف شویم. اولئاریوس - که در آن سالها در ایران بوده - نوشته است: «وظیفه خوانین ایالات، مبنی بر آماده نگه داشتن دائمی هزاران نفر و مهیا کردن سریع یک ارتش بزرگ و اعزام آن به میدان جنگ بود».^{۱۸}

۳- اهداف و مقاصد نظامی نادر از کوچانیدن طوایف به خراسان

عصر نادر (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق. / ۱۷۳۶-۱۷۴۷م.)، از لحاظ جابجائی عشایر، دوران پر ماجرائی بود. در منابع، گزارشهای متعددی از کوچ و اسکان عشایر مختلف وجود دارد. جابجائی عشایر، عمدتاً با انگیزه‌های نظامی صورت می‌گرفته و اهداف و انگیزه‌های مزبور، بدین‌قرار بوده است:

الف- تقویت پشتوانه انسانی پایتخت به منظور ادامه عملیات نظامی و حفظ تختگاه؛

ب- دفاع از سرحدات بویژه سرحدات شرقی و شمال شرقی به واسطه وجود تهدیدات و تجاوزات طوایف سرکش؛

ج- جلوگیری از طغیان و سرکشی و تنبیه برخی از طوایف، با کوچ و اسکان اجباری آنها؛

د- برقراری پادگان نظامی.

با بررسی مجموع تحولات مرتبط با کوچ

۱۱۴۵ق. / اوت ۱۷۳۲م.، نشان می‌دهد که کوچاندن طوایف، بی‌رویه و عاری از محاسبات نبوده است. وی نوشته است: بعد از کوچاندن افشار و الوار فیلی و اکراد اردلان - که بیش‌تر در عراق صورت گرفته بود - کوچ مجدد ایلات و احشام، «مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود»؛ بنابراین کوچ آن طایفه به تعویق افتاد.^{۱۷} اما به نظر می‌رسد تبعید ۶,۰۰۰ خانوار گرجی هم از تفلیس به خراسان در ۱۱۴۵ق. / ۱۷۳۲م.، برای تضعیف موقعیت دشمنانش و هم برای ذخیره کردن نیروی انسانی تختگاه و تحقق اهداف بلندپروازانه نظامی بوده است.

کوچاندن شماری از اهالی ایروان به خراسان در سال ۱۱۴۸ق. / ۱۷۳۵م.^{۱۸} و ۱۰,۰۰۰ خانوار از عشایر چهارلنگ به جام خراسان در ۱۱۴۹ق. / ۱۷۳۶م.^{۱۹} نیز در راستای همان سیاست به عمل آمد.

ادامه کوچ اجباری طوایفی از کوچندگان در دهه دوم حاکمیت نادر و اسکان آنها در خراسان، نشان از ادامه پایان‌ناپذیر تلاش‌های نظامی نادر بویژه در قلمرو شرقی دارد و این اقدامات، به منظور برخورداری او از عقبه انسانی غنی بود. البته نوعی خلع سلاح انسانی کانونهای توطئه هم به شمار می‌رفت. استرآبادی نوشته است: در ربیع‌الاول ۱۱۵۲ق. / ژوئن ۱۷۳۹م. در ایام توقف نادر در بخارا، «جمعی کثیر از ایلات ترکمانیه و ازبکیه بخارا و سایر ممالک توران ...، به خراسان» منتقل شدند. از سمرقند و بخارا نیز ۲۰,۰۰۰ ترکمان و ازبک و... در ملازمت رکاب نادر به خراسان روانه شدند.^{۲۰}

به هر حال ازدحام و کثرت جماعات اسکان یافته به حدی بود که جرج تامپسون - که در سال ۱۱۵۴ق. / ۱۷۴۱م. از بخارا وارد مشهد شد - آورده است: «تعداد کثیری از مردم توسط نادر از تمام نقاط ایران و از نقاطی که تازه فتح شده‌اند، به اینجا (مشهد) کوچانده شده‌اند».^{۲۱}

نادر، علاوه بر اینکه با این قبیل اقدامات

غنائیم انسانی را همچون غنائیم مالی در خراسان گرد می‌آورد، خطرات بالقوه‌ای را هم که طوایف کوچانده برای امنیت دولت نادری داشتند، برطرف می‌کرد که علاوه بر موارد اشاره شده، در این مورد غنی‌ترین نمونه، کوچاندن طایفه زند از روستاهای پری ناحیه کمازان شهرستان ملایر به خراسان بود تا بدین ترتیب، لرستان از راهزنیهای این طایفه در امان باشد.^{۲۲}

۴- کریم خان زند و کوچ برخی طوایف

کریم خان زند، نیروهای ایلاتی را تکیه‌گاه خود در اقدامات نظامی قرار داده بود و این نیروها، در سازمان نظامی وی جایگاه اصلی و مهمی داشته‌اند. بنابراین سیاستها و رفتارهای کریم خان در مورد ایلات و عشایر نیز متفاوت از دوره‌های قبل بود. کریم خان بندرت به کوچ و اسکان عشایر پرداخت و بجز کوچاندن ایل متعلق به شیخ سلیمان یعنی بنی‌کعب - که بیش‌تر جنبه امنیتی داشته و برای جلوگیری از ایجاد مشکلات و دردهای بعدی آن ایل بوده است - مورد دیگری از جابجائی ایلات در عصر کریم خان گزارش نشده است.

موسوی نامی نوشته است: بعد از انقضای عید سعید [نوروز] ۱۱۷۷ق. / ۱۷۶۳م.، کریم خان عزیمت تنبیه شیخ سلیمان و سایر طوایف بنی‌کعب کرد. «بعد از آنکه رأی کشورگشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته، نظم و نسق الکای مزبور، کوه‌کیلویه بر وفق مراد دولتخواهان صورت انجام گرفت، بسیاری از ایلات آن نواحی را در سلک ملتزمان رکاب ... انتظام داده، خانواری ایشان را مأمور به حرکت صوب فارس و اسباب معشیت و مکان بیلاق و قشلاق و املاک تیول به جهت آنها معین و مقرر و...»، سپس عازم شیراز شد.^{۲۳}

گفتنی است که در دوره زندیه، اکثریت سپاه اعم از پیاده نظام و سواران از ایلات و عشایر تشکیل

نظام فرماندهی تغییر کند. در نتیجه، به گمان محققانی چون ژان کالمار، این نوسازی موجب گردید که امکان غارت و چپاول در هنگام جنگ از نیروهای عشایری سلب و انگیزه جنگیدن از آنها گرفته شود و این خود، به افت کارائی این نیروها و به شکست قوای ایرانی در جنگ با روسها انجامید.^{۲۴}

در دوره قاجار، نیروهای ایلیاتی عمدتاً سواره نظام و از قبایل کرد، ترکمان، ازبک، افغان و لرگی بودند و رئیس هر طایفه، فرماندهی نیروهای تابع خود را به عهده داشت.^{۲۵} طبق گزارش آندره اینی از وضعیت ارتش ایران در ۱۲۹۲ق. / ۱۸۷۴م.، نیروهای پیاده نظام ارتش ایران ۷۴ هنگ داشت و این هنگها، در حکم گردانهائی بود که شماره نفرات آنها بین ۸۰۰ تا ۱,۰۰۰ نفر را شامل می‌شد. معمولاً عشایر موجود در کشور، بسته به اهمیتشان، یک یا چند گردان در خدمت دولت داشتند و آن گردانها به نام ایل خود مشخص شده بودند.^{۲۶}

این نیروها، بر حسب تومان یعنی دسته‌های ۱۰,۰۰۰ نفری تقسیم شده بودند و اولین گردان هر تومان، «بهادران» نام داشت و آخرین گردان، «مخبران». سران قبایل - که در واقع حاکمان تام‌الاختیار تابعان خود بودند - سرنوشت سرباز مشمول را در دست داشتند.^{۲۷}

همچنین سربازان این دوره، عمدتاً متعلق به ایلات و عشایر بودند، بویژه تا قبل از اصلاحات امیرکبیر که بخش نظامی را هم شامل می‌شد و وضع را دگرگون کرد. لمبتون اشاره کرده که «قشون ایران، کماکان مرکب از سربازان بُنیچه‌ای بود که رؤسای عشایر و دیگران به هنگام ضرورت آماده می‌کردند ... و در پاره‌ای از موارد خاصه در نواحی عشایرنشین، تیولدار متعهد بود که قوای نظامی بُنیچه فراهم کند.»^{۲۸}

البته باید افزود که قبل از اجرای نظام بُنیچه - که امیرکبیر قانون آن را در ۲۹ ماده نوشت و به اجرا

می‌شدند و در موقعیتهای سخت و خطرناک، عناصر عشایری، فداکاری و جان‌گذشتگی نشان می‌دادند و بارها مراتب وفاداری خود را ثابت کردند. در دوره جانشینان کریم خان نیز سواران ایلات و تفنگچیان آنها، بدنه اصلی سپاه را تشکیل می‌داد و اینان بودند که بیش‌ترین وفاداری و فداکاریها را از خود نشان دادند.

۵- بهره‌گیری قاجاران از کوچ و اسکان عشایر

الف- اهمیت و کارکرد نظامی ایلات

در دوره قاجاریه نیز کوچ و اسکان برخی طوایف ایلاتی در چارچوب سیاستهای نظامی و کارکرد نظامی عشایر، درخور بررسی و ارزیابی است. بنا به اهداف عمدتاً نظامی، در مقاطع مختلف این عصر، جابجائیهای در محل سکونت طوایف مختلف به عمل آمده است. آن قسم از جابجائیها که به فرمان و صلاحدید حکومت انجام گرفته، عمدتاً با هدف امنیتی - نظامی بوده است که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد. اما برای زمینه‌سازی و ورود به این بحث، بایسته است مختصر اشاره‌ای به اهمیت و کارکرد نظامی ایلات و عشایر در دوره قاجار بشود. این اهمیت، در سه محور درخور بررسی است که عبارتند از:

۱- نقش نیروهای عشایری در سازمانها و سیاستهای نظامی؛

۲- کارکرد نیروهای عشایری در تحولات و رویدادهای نظامی؛

۳- نقش این نیروها در حفظ مرزها.

تا قبل از نوسازی نظامی عباس میرزا (۱۲۲۲ق. / ۱۸۰۷م.) - که نقش نیروهای عشایری در سازمان محدود شد - کارکرد این نیرو مثل دوره‌های قبل بود. قبل از آن، نیروهای ایلیاتی بویژه سواره نظام در تحت فرماندهی سران قبایل خود در سازمان رزم حضور می‌یافتند. اما روند نوسازی، ایجاب می‌کرد که

در آورد - سربازگیری به طور چریک و ایلجاری انجام می شد یعنی در موقع لزوم، به ایلاتی که در اطراف مملکت پراکنده و دارای اسلحه و تجهیزات بوده اند، اختطار می شد که برای دفاع، حمله یا سرکوبی، در فلان نقطه گردآیند و بنا به صلاحدید اولیای امور و اوامر خوانین اقدام کنند.^{۲۹} بنابراین عملاً نیروی انسانی قشون دوره قاجاریه، به نیروی ایلاتی متکی بود. حتی تیپ قزاق که افسران روس به وجود آوردند «بخشی از سربازان این تیپ از میان ایلات مختلف» بودند. اما در عرصه رویدادها نیز نقش نیروهای عشایری تعیین کننده بود و در تحولات سیاسی - نظامی تاریخ معاصر ایران اعم از جنگهای ایران و روس، انقلاب مشروطیت، جنگ هرات، فعل و انفعالات نظامی در مرزها با عثمانی و جنگ جهانی اول، این نقش کاملاً پیداست. در جنگهای ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ق. ۱۸۰۳-۱۸۲۸م.) شکستها و پیروزیها، تأثیر متقابلی در نحوه به کارگیری نیروهای عشایری و تعامل با سران عشایر داشت که در زمره فرماندهان جنگ نیز به حساب می آمدند. عشایری هم که در آوردگاههای جنگی بین ایران و روس نظیر گنجه و ایروان قرار داشتند، هم مورد توجه طرفین بودند و هم بخشی از درگیریهای نظامی درباره آنها بود. گزارشهای بسیاری در منابع وجود دارد که نشان می دهد طرفین درگیر در جنگ برای دور کردن برخی طوایف از دستبرد دشمن، آنها را طی تحرکات نظامی خود از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می کردند. البته گرایشهای طوایف مزبور نیز در ایفای نقش آنها مؤثر بود. در پاره ای مواقع قبایلی به ایران متمایل بودند؛ لذا در مسیر همکاری با نیروهای ایرانی اقدام می کردند و در مواقعی نیز طوایفی از عشایر منطقه به روسها گرایش داشتند و در راستای کمک و مساعدت به روسها گام برمی داشتند. به علت تأثیر این نیروها در رقم خوردن نتیجه جنگ، ذیلاً به گزارشهایی در این زمینه پرداخته می شود. بنابراین

بحث را در دو محور پی می گیریم:

۱- نقش نیروهای عشایری در سازمان نظامی ایران؛

۲- سیاست و اقدامات طرفین درگیر در مورد عشایر منطقه جنگی بویژه درباره جابجائی آنها.

در اولین برخورد نیروهای تحت فرمان عباس میرزا با نیروهای تحت فرمان سیسیانف، سردار روس در اواخر ربیع الاول ۱۲۱۹ق. / جولای ۱۸۰۴م. در اوچ کلیسای ایروان، «سواران طایفه شاهسون و خواجهوند و عبدالملکی»، با یورش به قوای روس، نتیجه جنگ را با شکست روسها رقم زدند.^{۳۰} فتحعلی شاه - که در محرم همان سال به منظور راهبری و پشتیبانی جنگ به آذربایجان حرکت کرد - وقتی در چمن سلطانیه توقف داشت، «جمعی از سران ایلات بختیاری، کرمانی و فارس و غیره» را همراه داشت.^{۳۱} البته در آذربایجان خوانین منطقه هم در کنار شاه قاجار قرار گرفتند.

در دومین درگیری جدی طرفین که در محل قرخ بلاغ ایروان رخ داد (ربیع الاول ۱۲۱۹ق. / ژوئن ۱۸۰۴م.)، «طوایف قزاق و شمس الدینلو - که از محال تفلیس متفرق گردید» و در پناه نیروهای عباس میرزا قرار گرفتند - هنگامی که قوای عباس میرزا در دام نیرنگ سیسیانف گرفتار شدند، به غارت اردوی عباس میرزا پرداختند.^{۳۲} طوایف مزبور، در جنگهای سال ۱۲۴۱ق. / ۱۸۲۵م. نیز با روسها همدست شدند و به قوای ایرانی خیانت کردند.^{۳۳}

سوارههای چاردولی، افشار، مقدم، قراداغی و ایل جبرئیل لو در اواخر ۱۲۲۶ق. / ۱۸۱۱م. در جنگهای منطقه قراباغ نقش و شرکت داشتند.^{۳۴} ایلات شقاقی و شاهسون - که از ایلات بزرگ آذربایجان بودند - در مراحل مختلف جنگ نقش مهمی داشتند و جنگهای نامنظم و شبیخونهای سواران این طوایف بویژه در فرسایش توان نظامی روسها و کند کردن حرکت آنها مؤثر بود.^{۳۵}

بعد از سقوط قلعه لنکران در محرم ۱۲۲۸ق. / ژانویه ۱۸۱۳م، قوای ایرانی در جبهه‌های جنگ با تعداد ۷۰,۰۰۰ نفر مرکب از طوایف ترکمان، بختیاری، خواجه‌وند، قوانلو و کزازی تحت فرمان سران خود تقویت شدند و به جنگ پرداختند.^{۳۶} نقش نیروهای عشایری در جنگهای ایران و روس تماماً مثبت و پیروزی‌آفرین نبود بلکه در مواقعی توأم با شکست و ناکامی بود. چنانچه در اواخر جنگ، ناپایداری جماعت خواجه‌وند و عبدالملکی به فرماندهی محمدقلی خان قاجار و نیروهای تحت فرمان نظرعلی خان مرندی در قلعه گنجه در مقابل تاخت و تاز قوای روس، سرآغاز عقب‌نشینیها و شکستهای بعدی شد.^{۳۷}

به هر حال باتوجه به بافت و ساخت سپاه ایران در آن برهه، نقش نیروهای ایلات و عشایر بویژه در بخش سواره‌نظام با اهمیت قلمداد می‌شد و نقش پیروزی‌آفرین آنها، نمود بیش‌تر داشت. البته برخی ادعاها نیز به کند شدن نقش این نیروها پس از اصالت نظامی سال ۱۲۲۲ق. / ۱۸۰۷م. عباس میرزا اشاره دارد که مستلزم بررسی مستقلی است.

مطلب درخور گفتن دیگر اینکه، همین نیروها در تحولات سیاسی - نظامی بعد از جنگهای ایران و روس از جمله در فعل و انفعالات داخلی سالهای ۱۲۴۴ق. / ۱۸۲۹م. و ۱۲۴۵ق. / ۱۸۳۰م. مناطق غرب کشور، در جریان جنگهای شاهزاده‌ها و در مناطق شمال خراسان، نقش داشتند. در گزارشهای ناسخ‌التواریخ، اشاره شده است به اینکه «حسام‌السلطنه، از قبایل باجلان، بیرانوند، سگوند، بختیاری، یار احمدی و حسنوند، سپاهی بزرگ» فراهم کرد. در مقابل وی، شاهزاده محمود میرزا «از نهاوند و سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری ساز کرد»^{۳۸} محمدحسین میرزا نیز از جماعت گوران، زنگنه و کلهر سپاهی فراهم کرد.^{۳۹} نیز در تحولات خراسان قبایل جلایر، چاپشلو، شادلو،

ترکمانان علی ایلی، میرعلی، تکه و سارق نقش داشتند و طوایف حاضر در سازمان نظامی دولتی نیز نیروهای لالوئی، نخعی و زنگوئی بودند که تحت فرمان خسرو میرزا حضور داشتند.^{۴۰}

اما کوچ اجباری و جابجائی تیره‌هایی از عشایر مناطق جنگی نیز درخور توجه و تأمل است. زیرا این کار، در مقاطع مختلف جنگ و بنا به انگیزه‌های متفاوت صورت می‌گرفت. عباس میرزا یک بار در ۱۴ صفر ۱۲۱۹ق. / ۲۵ مه ۱۸۰۴م. دستور داد که «رعایا و احشام ایروان ... [را در] اماکن اصلی، ساکن و از تعرض سپاه ... امن سازند.» لذا مهدیقلی خان دولوی قاجار را با ۶,۰۰۰ نفر مأموریت داد که در این مورد اقدام کند و اگر از کوچیدن خودداری کردند، «با ایشان به دم شمشیر آبدار معامله کند».^{۴۱} مهدیقلی خان، ایل کنگرلو و قاجار را کوچانید و با اموال، دواب و اغنام، در اختیار عباس میرزا قرار داد.^{۴۲}

صاحب مآثر سلطانیه، گزارش دیگری از حوادث جنگ ایران و روس در سال ۱۲۲۱ق. / ۱۸۰۶م. آورده است که حاوی نکات ارزشمندی از کوچ اجباری و علل و انگیزه‌ها و اهمیت این کار است. او نوشته است که وقتی عباس میرزا در چشمه حسن و حسین توقف داشت، عطاءالله خان شاهسون - که به کوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود - وارد شد و به عرض رسانید که «بعد از مراجعت موکب والا، برخی ایلات در کوچ کردن تعلل جایز داشته، این بنده به احتیاط اینکه مبادا اموال ایشان در میان لشکریان تلف گردد، با ایشان به معارضه اقدام نمودم.» فوجی تفنگچی به کوچانیدن ایل اقدام کردند، اما طایفه جبرئیل‌لو با نیروهای روس همدست شده، به درگیری پرداختند و اسماعیل بیگ و حسن خان قاجار، روسها را دفع کردند.^{۴۳}

همچنین در جریان حرکت قوای عباس میرزا به شیروان، «قریب ۶,۰۰۰ خانوار حسب‌الامر

کوچانیده، روانه مغان» شدند.^{۴۴} به دستور نایب‌السلطنه، پیرقلی‌خان مأموریت یافت که آنها را به تالش بکوچاند؛ اما در حین حرکت ایلات، مصطفی‌خان شیروانی، شب هنگام بنای شبیخون به سپاه پیرقلی‌خان را گذاشت ... و با مقاومت او مواجه شد.^{۴۵} بنابراین تصاحب قبایل و طوایف منطقه، خود عامل پاره‌ای از درگیریها و بخشی از حکایت جنگهای ایران و روس بود. زیرا ایلات مزبور، هم پشتوانه و منبع انسانی بودند و هم وسیله تدارک و آذوقه.

در سالهای بعد نیز این روند ادامه داشت. چنانچه در ربیع‌الاول ۱۲۲۴ق. / آوریل ۱۸۰۹م. قبایل بزچلو و دیگر طوایف - که قبلاً در پنبک و شوره‌گل استقرار یافته بودند - تسلیم نیروهای شاهزاده محمدعلی میرزا شدند.^{۴۶} اما بعضی از قبایل دیگر که تسلیم نشدند، عرصه نهب و غارت شدند. در صفر ۱۲۲۵ق. / مارس ۱۸۱۰م. عباس میرزا که دید روسها به مقری دست یافته‌اند، «قبایل قراباغ را به جانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ داد» و «قبیله آیرملوی گنجه را به طرف شرور و نخجوان آورد»^{۴۷} و پیرقلی‌خان قاجار، جماعت چلبیانلو را به اتفاق قبیله یوسفانلو به این سوی ارس حرکت داد.^{۴۸}

در اوایل ۱۲۲۶ق. / ۱۸۱۱م. عباس میرزا، افواجی را مأمور ساخت تا به اراضی مغاویز قراباغ شده، سکنه آن نواحی را به جانب نخجوان کوچ دهند و در صورت امتناع تنبیه کنند، که البته به کوچ آنها موفق گردیدند.^{۴۹} نیز صادق‌خان عزالدینلو را مأموریت داد که ایل کوروس (کوروست) را بعد از گوشمالی به نخجوان بکوچاند.

در مرحله دوم جنگهای ایران و روس (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ق. / ۱۸۲۵-۱۸۲۷م.) نیز گزارشهایی از این دست وجود دارد، از جمله یک بار «نایب‌السلطنه، علیقلی آقا ... را بر سر قبایل قاجار و آیرملو و قزاق و شمس‌الدینلو فرستاد تا ایشان را بر روسیان

بشورانند.» قبایل گنجه، چنین کردند و قبایل قزاق و شمس‌الدینلو، ایل بیگی خود را کشتند و سر به طغیان برداشتند.^{۵۰} همچنین وقتی شکست نیروهای ایرانی در گنجه شروع شد، نایب‌السلطنه حکم داد که مهدیقلی‌خان جوانشیر، ایل والوسی را - که ساکن اراضی قراباغ بوداند - به جانب قراچه‌داغ بکوچاند. لذا وی ۶,۰۰۰ خانوار را به قراباغ کوچانید.^{۵۱}

بنابراین جابجائی ایلات، برای طرفین حائز اهمیت بود؛ هم به خاطر دور کردن آنها از دستبرد و بهره‌گیری دشمن و هم برای بهره‌برداری خود از نیروی انسانی و تدارکاتی قبایل. البته کارکرد قبایل مزبور نیز متفاوت بود؛ هرچند عمدتاً به سمت نیروهای ایرانی گرایش داشتند و در مسیر آنها عمل می‌کردند، اما در عین حال برخی دیگر با روسها به همدستی و همگامی پرداختند.

انقلاب مشروطه، هرچند با مقدمات فکری و روشنگرانه پدید آمد، اما سرنوشت نهائی آن در عرصه‌های رویارویی نظامی رقم خورد و انقلابیون برای غلبه بر استبداد و برداشتن موانع آن، به اسلحه و جنگ متوسل شدند و در این میان، نقش نیروهای عشایری در هر دو جبهه مشهود است. برخی از طوایف ایلات در صف نیروهای دولتی و برخی دیگر، در زمره انقلابیون بودند. عشایر شاهسون به ریاست تقی‌خان رشیدالملک، حکمران اردبیل، عشایر قراداغ به ریاست رحیم‌خان چلبیانلو و کردان جلالی به سرپرستی اقبال‌السلطنه ماکوئی، در جنگهایی که بین مشروطه‌خواهان و قوای دولتی درگرفت، در جبهه حمایت از استبداد قرار داشتند.^{۵۲}

در اردوی حامیان مشروطه نیز طوایفی از عشایر نقش ایفا کردند که برجسته‌ترین نقش را، عشایر بختیاری به عهده داشتند. بختیاریها، به درخواست انجمنهای محلی مشروطه‌خواه، در ۹ ذیحجه ۱۳۲۶ق. / ۲ ژانویه ۱۹۰۹م. در عرصه‌های انقلاب مشروطه در اصفهان وارد شدند و به زد

مرزها و دفاع از سرحدات بود. برخی از تیره‌های ایلات - که در مناطق مرزی مستقر بودند - این وظیفه را به عهده داشتند؛ مثلاً ایل شادلوی بجنورد، در دوره قاجار مکلف به حفظ مرزهای خود و پاسداری از معبرهائی بود که نقاط مرزی را به نواحی داخلی متصل می‌کرد. در مقابل این وظیفه، ایلخانان این ایل، از پرداخت مالیات به شرط آماده کردن عده‌ای برای خدمات نظامی، معاف بودند.^{۵۷}

نیز در پاره‌ای از نواحی سرحدی شمال شرقی، عشایری بودند که ظاهراً زمینهای آنان از پرداخت مالیات معاف بوده است. در عوض، می‌بایست به سهم خود عده‌ای سرباز بنیچه آماده می‌کردند یا برای دفاع از سرحدات، خدمات نظامی انجام می‌دادند.^{۵۸} برای ایفای نقش مرزبانی، به کوچاندن برخی طوایف ایلات به سرحدات نیز اقدام می‌شده است. براساس سندی از سال ۱۲۵۲ق. / ۱۸۳۶م، فرمانی مبنی بر کوچاندن ایلات فارس از جاهای گرمسیری و ساکن ساختن آنها در سرحدات، در دست است. در این فرمان آمده است:

«فرمان افتخار محمدقلی خان ایل بیگی حکم شود که چون هنگام سفر است، در رکاب رفته، ایلات فارس را از گرمسیرات کوچانیده، در سرحدات ساکن سازد و سربازان آنها را، از مالوجهات ایلات مزبور مواجب داده، به رکاب همایون بفرستد.»^{۵۹}

انگیزه‌ها و مقاصد نظامی - امنیتی در کوچ اجباری برخی طوایف

یافته‌های منابع و اسناد بازمانده از عصر قاجار، نشان می‌دهد که کوچ اجباری برخی طوایف ایلات، با ملاحظات متعددی صورت می‌گرفته که عمدتاً جنبه نظامی - امنیتی داشته و عبارتند از:

- ۱- تنبیه و سرکوبی برخی طوایف سرکش؛
- ۲- جلوگیری از غارتگری و چپاولگری برخی طوایف دیگر؛

و خورد با قوای محمدعلی شاه پرداختند؛^{۵۳} و در جریان جنگهایی که به فتح تهران انجامید، نیز نقش بختیارها تعیین‌کننده بود.

جنگ جهانی اول، ایران را نیز تحت‌الشعاع قرار داد و با وجود بی‌طرفی کشور، صفحات غربی بویژه منطقه کرمانشاه در حمایت از دولت عثمانی، کانون تجمع قوای داوطلب شد که در آن میان، جمع کثیری از ایلات لرستان از جمله ایلات پابی، بیرانوند و سگوند، از سواران ایلات کرمانشاه نظیر سواران سنجابی، کلهر، گوران، کلیائی و احمدوند بهتوتی آماده جنگ شدند و تعدادشان به بیش از ۲,۰۰۰ نفر می‌رسید. این نیروها، در جمادی‌الاول ۱۳۳۴ق. / مارس ۱۹۱۶م. عازم جبهه‌های جنگ شدند.^{۵۴} در اثنای جنگ، روسها بیش‌ترین صدمات و تلفات را از دو ایل گوران و سنجابی متحمل شدند.^{۵۵}

در جریان جنگ جهانی دوم نیز، نقش برخی طوایف عشایر قابل توجه است. شاید برجسته‌ترین نقش را قشقائیها داشتند. انگلیسیها برای تسلط بر جنوب ایران، وقتی نتوانستند قشقائیها را با تطمیع کردن به سکوت وادارند، به اهرم فشار نظامی متوسل شدند. لذا با دست‌افزار قراردادن واحدهائی از ارتش به فرماندهی سپهد شاهبختی و یک تیپ موتوری انگلیسی و به کمک اهل خمسه، اقدام به بمباران و جلوگیری از کوچ فصلی ایل قشقائی کردند که سرگرم حرکت از مناطق گرمسیری به سوی بیلاق خود در شمال فارس بودند، و آنها را به مناطق سوزان و خشک ناحیه دشتی عقب راندند. در اردیبهشت ۱۳۲۲ش. / مه ۱۹۴۳م. با تهاجم قوای شاهبختی به نیروهای قشقائی در قلعه بریان قیر و کارزین، قشقائیها به فرماندهی خسروخان موفقیت‌هایی به دست آوردند و جنگهای شدیدی در سمیرم میان طرفین رخ داد.^{۵۶}

یکی دیگر از کارکردهای نظامی عشایر، حفظ

۳- کوچانیدن برخی طوایف به هنگام بروز فتنه و آشوب.

تنبیه و سرکوبی برخی عشایر و کوچ اجباری آنها با تعابیری نظیر بروز «فساد و اخلال در امور»، و «جلوگیری از خودسری» نیز قید شده است. به نمونه‌ها و موارد متعددی اشارت رفته است، چنانچه در این مورد می‌توان به کوچ عشایر بیگرلو، عشایر سعدوند - که در زمان محمدشاه (۱۲۵۰ - ۴۶۲۱ق. / ۱۸۳۴-۱۸۴۸م.) از فارس به حوالی شرق قم کوچانده شدند - عشایر گائینی و عشایر عبدالملکی فارس - که به قم کوچ داده شدند - اشاره کرد. همچنین در دوره قاجاریه، عشایر شنی و کرزه از کرمانشاه به قم و برخی عشایر میش مست به حوالی تهران و عشایر هداوند خرم‌آباد، به ورامین انتقال یافتند.^{۶۰} اسناد دوره ناصری نیز، به کوچهای تنبیه‌آمیزی دلالت دارد. در مکتوبی از میرزا آقاخان نوری در صفر ۱۲۷۲ق. / اکتبر ۱۸۵۵م. به احتشام‌الدوله، حاکم بروجرد، فرمان کوچ تفرقه لرستانی صادر شده که هرچند در بیان علت صدور این حکم، «عدم پرداخت مالیات» اعلام شده، اما مهم‌تر از آن به منشأ اثر بودن شیخ‌الملوک، رئیس این طایفه و چند خانوار از آن، در بروز «فساد و اخلال» در امور ملایر اشاره شده است. در بخشی از این فرمان آمده است:

«در سابق هم همیشه از مشارالیه [شیخ‌الملوک] آثار فساد و اخلال در امور ملایر ظاهر می‌شد و بالفطره، خالی از شیطنت نیست. درباره او دستخط مبارک از جانب سنی‌الجوانب همایون اعلیحضرت شاهنشاهی - روحنفاذ - شرف صدور یافته است که مشارالیه، حکماً به دارالخلافت بیاید و تفرقه لرستانی هم از دهات او حتماً کوچیده، به لرستان بروند...»^{۶۱}

اسناد بازمانده از اواخر دوره قاجاریه نیز، ادامه این سیاست را تأیید می‌کنند. سندی مربوط به ۱۲۹۸ق. / ۱۸۸۱م.، نشان می‌دهد که برای جلوگیری از «خودسری» طایفه گوجه بگلو و متعلقات آن،

نه تنها این ایل را به تبعید و کوچ اجباری محکوم کردند، بلکه آنان را به «تخته‌قاپی»^{۶۲} شدن در تبعیدگاه نیز واداشتند. در این سند به تاریخ دوشنبه ۵ رمضان ۱۲۹۸ق. / اول اوت ۱۸۸۱م. آمده است:

«در باب تبعید ایل گوجه بگلو، تفصیل این است که ایل قوجه بگلو، دو تیره مشتمله‌اند: یکی طایفه نورالله بیک است - که در طهران محبوس است - یکی هم طایفه عیسی بگلوست. هر دو به اشرف‌الملک قرار داده بودند کدخداهای آنها به اتفاق محمدعلی‌خان سرتیپ، نزد بنده درگاه بیابند، اطمینان حاصل کنند، محل سکناى آنها معین شود، بروند ایل را کوچانیده، به محلی که معین شود، منزل بدهند. کدخداهای ایل نورالله بیک، وقت حرکت پیشیمان شده، فراراً به خانه‌های خود رفته، چهار نفر کدخدائی عیسی بگلو، محمدعلی‌خان چند روزی است به ارومیه آمده‌اند. اما ایل نورالله بیگی - که خودسری کرده‌اند - به اشرف‌الملک و میرزا زکی‌خان نوشتیم که آنها را به قوه جبریه حرکت داده، بیاورند در اشنویه سکنا بدهند. کدخداهای طایفه عیسی بیگلو آمده‌اند، [یعنی که] اطاعت داریم و از سرحد مغان تبعید می‌شویم و به آنجا هم نمی‌رویم. ولی در مشکین علاقه و ملک داریم. برویم در مشکین تخته‌قاپی شویم و از آنجا حرکت نموده و به طرف مغان برویم...».

اما فرمانهای دیگری در کوچانیدن و جابجائی برخی از ایلات صادر گردیده است که در آنها به اهداف و انگیزه‌های تبعید و جابجائی اشاره نشده است. اما شاید با بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی مقارن صدور چنین فرمانهایی، بتوان به نکاتی دست یافت. از جمله طبق فرمانی مربوط به سال ۱۲۵۶ق. / ۱۸۴۰م. یعنی دوره محمدشاه، آمده است:

«فرمان همایون به عهده عالیجاه مقرب الخاقان، نصرالله خان سرکشیکچی باشی که در فقره طایفه شاهشون بغدادی را - که در میان طوایف قشقائی

فارس هستند - کوچانیده، به موطن اصلی خود بفرستند.» و در بخش دیگری از فرمان، در همان مورد و برای بازگرداندن ایل مزبور از نقاط دیگر، آمده است:

«فرمان مبارک به افتخار محصلی که تفرقه [= فرّق و شاخه‌ها] طایفه شاهسون بغدادی را که بدین موجب در ممالک محروسه کرمانشاهان، ملایر، همدان، رودبار، قراگوزلو، قزوین، کنگاور، کوسان، درگزین [و] خارورامین ساکن هستند، کوچانیده، به وطن اصلی خود آورده، ساکن سازند.» و در نهایت، در قسمت دیگری از آن سند آمده است:

جناب حاجی! البته در وجه شاهسون همه جمع شوند، بسیار خوب است اگر فرمان محض همایونی کاش اهتمام درستی می‌شد، تفرقه شاهسون، بسیارش در ساوالان و موغان هستند ... آنها می‌آمدند. به نظر همایون شد.

وقتی اوضاع سیاسی - اجتماعی آن روزگار را در نظر می‌گیریم، باتوجه به نقش مهم و مؤثر ایلات و عشایر در جریانهای سیاسی - نظامی، درمی‌یابیم که چنین اقداماتی عاری از ملاحظات سیاسی - امنیتی نمی‌توانسته باشد. در سالهای ۱۲۵۵ق. / ۱۸۳۹م. و ۱۲۵۶ق. / ۱۸۴۰م. تحولات سیاسی - نظامی مهمی رقم خورد؛ جنگ هرات موجب گردید که انگلیسیها به تلاشهایی در داخل کشور متوسل شوند تا با دامن زدن به آنها و پشتیبانی و تحریک برخی شورشهای اجتماعی و حتی درگیریهای مرزی، به عنوان اهرمهای فشار بر ضد دولت قاجار استفاده کنند و به اهداف خود در هرات نایل شوند. در این میان می‌توان به مواردی چون دامن زدن به شورشهای شاهزادگان قاجار در ایالات و ولایات مرکزی و جنوبی برضد محمدشاه، واداشتن شاه شجاع پسر تیمورشاه درانی برای حمله به قندهار با ۲۰,۰۰۰ نیرو، جلب همکاری و همدستی کامران میرزا حکمران هرات، برانگیختن مجدد آقاخان محلاتی به شورش و ایجاد

نامنی در کرمان، طغیان شمار کثیری از ایلات بلوچ و شورش علمیحمد باب اشاره کرد.^{۶۳}

بی‌شک در چنین اوضاعی، ایلات و عشایر هم می‌توانستند نیروی بالقوه‌ای به نفع دولت مرکزی به شمار آیند و هم نیروی بالقوه‌ای برای دشمنان آن؛ و این خود بستگی داشت به نحوه مدیریت و دوراندیشی اولیای امور. در چنان شرایطی، کوچاندن ایل شاهسون از جاهای مختلف به موطن اصلی خود، از لحاظ امنیتی و نظامی می‌توانست این معنی را داشته باشد که هم مخالفان دولت مرکزی از تیره‌های پراکنده چنین ایل قدرتمندی بی‌بهره خواهند شد و هم با گردآوردن آنها در یک نقطه مرزی، از هنر مرزدارانی آنها استفاده خواهد شد و هم نیروی بالقوه‌ای برای بهره‌گیریهای نظامی حکومت مرکزی باشند. البته پیامدهای اقتصادی آن نیز می‌توانسته مورد توجه حکام قاجار بوده باشد.

کوچ و اسکان عشایر در دوره پهلوی

الف - سیاستهای عشایری

اوایل دوره پهلوی اول، پرتنش‌ترین مقطع روابط دولت با عشایر بود. واژه‌های «کوچ»، «اسکان»، «خلع سلاح» و «تخته قاپو»، در ادبیات سیاسی آن دوره درباره عشایر به وفور و به موازات هم و گاه در کنار هم به کار رفته است. اگر از دیدگاههای مختلف به این قضیه نگریسته شود، شاید بتوان به نگرشی جامع پیرامون این مسئله دست یافت. لذا باید از زوایای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی به این موضوع توجه کرد.

در ابعاد سیاسی - نظامی مسئله، انگیزه‌های متعددی بر این موضوع مترتب بود. بخش اعظم عشایر، تحت نفوذ و حامی جریانها و شخصیتهای مخالف رضاشاه قرار داشتند. بنابراین شورش عشایری بویژه در لرستان و دیگر نقاط کشور، از موانع استقرار حاکمیت پهلوی اول بود. حتی برخی

از خوانین عشایر در زمرة کسانی بودند که در بازگرداندن احمدشاه تلاشها کرده بودند. چنانچه حسین مکی نوشته است:

«روز ۲۱ جمادى اول ۱۳۴۳ق. برابر قوس ۱۳۰۳ش. / ۱۸ دسامبر ۱۹۲۴م. رحیمزاده صفوی ... از طهران به پاریس حرکت کرد. وی، حاوی پیغامهائی بود از طرف مدرس که در ضمن آن، نقش معاودت سلطان احمدشاه به طهران در آن طرح شده بود تا چگونگی کمکهائی که باید از طرف امرا و خوانین و رؤسای ایلات و عشایر غرب در رسانیدن شخص پادشاه به طهران باید به عمل آید، به وسیله رحیمزاده صفوی به اطلاع شاه برسد».^{۶۴}

به هر حال، اوضاع مناطق عشایرنشین بویژه لرستان، آینه تمام‌نمای تحركات و تحولات سیاسی مرکز بود و سرکوبی عشایر غرب، تنمه سرکوبی جریانهای سیاسی مخالف رضاشاه بود. پرواندآبراهامیان، پیرامون موانع اصلی و پیشروی رضاشاه در عرصه سیاسی - اجتماعی نوشته است: «وی، خواهان ایرانی بود که از یکسو رها از نفوذ روحانیون، دسیسه بیگانه، شورش عشایر و اختلافات قومی باشد»^{۶۵} و بالأخره آبراهامیان در یک جمع‌بندی از سیاست عشایری رضاشاه، آورده است: «سیاستی که در برابر عشایر اتخاذ شد، با هدف بلندمدت، تبدیل امپراطوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، فرهنگ واحد و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت».^{۶۶}

رضاشاه، برای نیل به اهدافش در قبال عشایر و اجرای سیاستهایش بویژه در مورد عشایر لرستان و بختیاری از دو تاکتیک همزمان استفاده کرد. یعنی ضمن اینکه با اهرم نظامی و با توسل به قوه قهریه بی‌رحمانه به سرکوبی طوایف مخالف عشایر لرستان پرداخت، تیره‌های وفادار و طرفدار خود را نیز به جنگ و مقابله با طوایف مخالف می‌فرستاد. البته طرح «تفرقه بینداز و حکومت کن» را زودتر به اجرا

درآورد. یعنی در طی سالهای ۱۳۰۳ش. / ۱۹۲۴م. تا ۱۳۰۶ش. / ۱۹۲۷م. - که ارتش به کمک ایل بختیاری برای جنگ با عربها، لرها، بلوچها و قشقائیه نیاز داشت - وزارت جنگ و حکومت خراسان را به جعفرقلی خان سردار اسعد، از اعضای مهم خاندان ایلخانی و پسر سردار اسعد بختیاری واگذار کرد. همچنین مقام ایل بیگی را برای امیر جنگ، برادر کوچک‌تر سردار اسعد و مقام ایلخانی را برای سردار محتشم، سرکرده خاندان حاجی ایلخانی مورد تأیید قرار داد. اما طی سالهای ۱۳۰۶ش. / ۱۹۲۷م. تا ۱۳۰۸ش. / ۱۹۲۹م.، هنگامی که ارتش دیگر نیازی به افراد بختیاری نداشت، رضاشاه رو در روی یاران پیشین خود ایستاد و بدقت کینه‌های نهفته بین دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی و بین دو شاخه هفت‌لنگ و چهارلنگ را برانگیخت.^{۶۷}

لمبتون، از زاویه اجتماعی - سیاسی به مسئله نگاه کرده و بر این باور است که رضاشاه، از قدرت خوانین کاست. او می‌افزاید که حکومت‌های پیشین نتوانستند عناصر ایلی را با عناصر اجتماعی و سیاسی بیامیزند و در یک قالب بریزند. زیرا ایلات و عشایر، برای شهرنشینان خطری محسوب می‌شدند و مایه تهدید امنیت مملکت بودند، و این معضل، مستلزم ارائه راه‌حلی بود که رضاشاه درصدد آن برآمد تا با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات ایلی و مانع شدن از بیلاق و قشلاق کردن آنان، مسئله را حل کند و چادرنشینان را به کشاورز مبدل سازد. لمبتون در ارزیابی جوانب منفی این سیاست، نوشته است: این سیاست، بدون تهیه مقدمات کافی به مرحله اجرا درآمد. هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر با تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصاد ایران به عمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از بیلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حد زیادی مانع آمدند. در همه موارد جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمی‌شد. لمبتون، به خشنودی

طرفداران این سیاست هم اشاره کرده است که آنان برای انتقامجویی از غارتگریهای گذشته ایلات و عشایر، فرصت را مغتنم می‌شمردند.

البته تخته‌قاپو کردن ایلی، امر سابقه‌داری بود و در گذشته‌ها نیز برای کیفر ایلات سرکش و متمرّد اجرا می‌شد. رضاشاه، صورت جامع و کامل آن را به نمایش گذاشت. اما برخی بر این باورند که خلع سلاح کردن کوچ‌نشینان، اولین بار بود که انجام می‌شد و این امر به ضعف ایلات در مقابل حکومت انجامید.^{۶۸}

آثار این سیاست، عمدتاً بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش. / سپتامبر ۱۹۴۱ م. باقی ماند و بسیاری از طوایف کوچ‌چانده شده، در تبعیدگاههای خود باقی ماندند. اما برخی از طوایف مزبور، بعد از برکنار شدن رضاشاه از حکومت، به زیستبوم نخستین خود بازگشتند. در دوره پهلوی دوم نیز، مشابه چنین سیاستهایی و در سطح محدود اعمال شد که بیش‌تر مقاصد امنیتی در آنها مدنظر بود. بهره‌گیری از نیروهای عشایری همسوی دولت برضد عشایر مخالف، در جریان فعل و انفعالات سیاسی - نظامی کردستان در طی سالهای ۱۳۲۴ ش. / ۱۹۴۵ م. و ۱۳۲۵ ش. / ۱۹۴۶ م. به عمل آمد. طوایفی چون دهبکریها، با جدیت با قاضی محمد همکاری داشتند و قسمتی از مامشها و منگورها و زرارهای اشنویه، روش محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفتند. برخی تیره‌ها نیز از دولت مرکزی جانبداری کردند مثل «خانواده مامش امیر عشایری، گورکهای حدود سردشت، قره پایاخ در سلدوز»، و طوایف دیگری همچون هرکیهای جلالی و پاره‌ای از شکاکها با دموکراتها همکاری داشتند.^{۶۹}

در سال ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. پس از رانده شدن بارزانیها از خاک ایران، خلع سلاح عشایر شروع شد و واحدهائی از ارتش، اقدام به خلع سلاح قره پایاخ و منگورها و مامشها و هرکیها کرد. در غرب و جنوب‌غربی دریاچه رضائیه (ارومیه کنونی)، در محل ثلاث ترگور و دشت مرگور، ابتدا ایلات

هرکی را خلع سلاح کردند. سپس از رودخانه شهر چای گذشتند و ناحیه سومای برادوست (محل سکونت ایل شکاک) را خلع سلاح کردند. ایلات میلان و قرنی و اکراد سیه چشمه ماکو نیز، خلع سلاح شدند.^{۷۰}

خلع سلاح قشقائیهها، با بهره‌گیری از اهرمهای اقتصادی صورت گرفت. برخی از کدخداهای آن ایل، در قبال دریافت مقداری قند و شکر، متناسب با جمعیت ایل، در حدود ۱,۰۰۰ قبضه اسلحه تحویل دادند. ولی به نوشته بیگلری، «سلاحهای تحویلی، اکثراً اسقاطی بود و تفنگهای خوب، برای روزهای تیره کشور در مخازن خوانین نگهداری شد».^{۷۱}

در جریان سرکوب و کوچاندن طوایف مختلف در اقصا نقاط کشور، طوایف سگوند، لرکی، گلبغی و زعفرانلوها نیز آسیب دیدند. در سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. صادق‌خان، رئیس طایفه سگوند یاغی شد و پس از نبرد مختصری با نیروهای نظامی، مغلوب و متواری شد تا اینکه به دست یک نفر از طایفه سرخه به قتل رسید. طایفه او را دولت سرکوب کرد و به ناحیه شوش در کرانه نهر هرموشی - که از رودخانه کرخه منشعب می‌شود - کوچانید.^{۷۲} طایفه لرکی، در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ م. به علت کشمکشهایی که میان آنان و اداره دارائی بهبهان بر سر مالیات و بهره‌های مالکانه رخ داد، به دستور رضاشاه تخته‌قاپو و خلع سلاح شدند.^{۷۳}

گلبغیها از کردستان به همدان و اصفهان و یزد کوچانده شدند و در طی این نقل و انتقالها، چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه‌ها و بلندیها پناه بردند و چندین ماه، همچون یاغیان جنگیدند.^{۷۴} زعفرانلوها - که تیره‌ای از طوایف کرد شمال خراسان بودند و خوانین آنها از سال ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱ م. تا ۱۳۰۵ ش. / ۱۹۲۶ م. در قوچان حکمرانی داشتند - به علت درگیری با دولت مرکزی، سرکوب و گوشمالی شدند. علی‌خان بیچرانلو در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م.

به مدت ده سال و فرج‌الله بیچرانلو به مدت شش سال محکوم به زندان شدند.^{۷۵} همچنین طایفه هزاره به سرپرستی صولت‌الدوله نیز، طعم حبس و تبعید را چشیدند. «یوسف هزاره»، یکی از خوانین باخرز و وکیل مجلس بود که املاکش را در سال ۱۳۱۲ش./۱۹۳۳م. در خراسان با املاک یزد و فارس تعویض کردند و خود وی نیز به آن حدود تبعید شد.^{۷۶} کسانی که اعمال این سیاستهای خشن و کوبنده پهلوی اول را در قبال عشایر ارزیابی کرده‌اند، بر جوانب منفی این سیاست صحه بیش‌تری گذاشته‌اند. لمبتون نگاشته است: «سیاست عشایری رضاشاه را، چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند، لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر، دچار فقر و مسکنت شده و از عده آنان کاسته شد.»^{۷۷} سیدحسن مدرس، نماینده مجلس و از مخالفان برجسته سیاستهای رضاشاه، تخته قاپو کردن را برانداختن بنیاد معیشت ایلیاتی توصیف کرده و آن را به معنی «دچار فقر و گرسنگی» کردن ایل و به عنوان یک سیاست تنبیهی در قبال ایلات تعبیر کرده است.^{۷۸}

ب - روند اجرای سیاستها

سیاستهای عشایری پهلوی اول، با سرکوبی، کوچاندن، تخته قاپو کردن، حبس، تبعید و اعدام سران طوایف سرکوب شده و خلع سلاح آنها به اجرا درآمد. هرچند کار دشواری بود و با مقاومت و ایستادگی طوایف مورد هجوم مواجه بود، اما عامل اجرائی توانمندی همچون سپهد امیراحمدی آن را به اجرا درآورد. امیر احمدی نوشته است:

«اول بهار ۱۳۰۷ش./مارس ۱۹۲۸م. رضاشاه به لرستان سفر کرد. من دو موضوع را با ایشان در میان گذاشتم: یکی تخته قاپو کردن ایلات که ایلات اطراف خرم‌آباد را تمرکز دهیم و برای سایرین که بتدریج تخته قاپو می‌شوند، قلاعی در نزدیکی جاده بسازیم که در آن قلاع زندگی کنند.» وی در ادامه

افزوده است: «رضاشاه، پیشنهاد مرا پذیرفت و گفت: هم با تخته قاپو کردن ایلات موافقم و هم با خاتمه دادن به کار والی پشتکوه.»^{۷۹}

امیراحمدی، بتفصیل گزارش جنگهای خود را با تیره‌های مختلف عشایر لرستان ارائه داده است. آن طوایف، عبارت بودند از قسمتی از بیرانوندها، کایدار احمدیها، دالوندها و پایپها^{۸۰} که در فروردین ۱۳۰۳ش./مارس ۱۹۲۴م. سرکوب شدند. امیراحمدی، دو ایل بزرگ کله جوب و زرین جوب را نیز به دست سرتیپ پورزند و سرتیپ تاجبخش قلع و قمع کرد (دیماه ۱۳۰۷ش./دسامبر ۱۹۲۸م.) و با موافقت رضاشاه، سران آنان را به تهران اعزام و در قصر قاجار زندانی کرد و اتباع آنها را به شهرهای خراسان کوچانید.^{۸۱}

امیراحمدی - که در اثنای این عملیات سرکوبگرانه یک بار به تهران احضار شد - فراخوانده شدن خود را به مرکز، ناشی از بدگوییهای حاسدان و سیاستهای خارجی دانسته و آورده است: «امثال سردار رشید و سنجاییها و طوایف دیگر کُرد و لُر، بی‌واسطه و باواسطه از جانب سیاستهای پشتیبانی می‌شدند. درحقیقت سیاست انگلستان نمی‌خواست که خوزستان بی‌حفاظ بماند.»^{۸۲} امیراحمدی، به موضوع اعدام چهارده تن از سران تیره‌های سرکوب شده نیز به دست سرلشکر خزاعی پرداخته است.^{۸۳}

نتایج

جابجائی اجباری ایلات و عشایر، در تاریخ ایران امری سابقه‌دار و مکرر بوده است. اهداف و مقاصد سیاسی، نظامی و امنیتی آن چشمگیرتر بوده و بر جنبه‌های دیگر می‌چربیده است. این امر، به مثابه شمشیر دو لبه‌ای هم در جهت فعلیت دادن به توانمندیهای همسو و هم در ختتا کردن پتانسیلهای متضاد و متعارض مطرح نظر بوده است.

در دوره‌های مختلف تاریخ ایران بویژه از صفویه (۹۰۷ق. / ۱۵۰۲م.) به این سو، روند این اقدام و سیاست یکسان نبود، بلکه در برهه‌هایی آهنگ آن تند و در مقطهائی کند بوده است.

برخی از پادشاهان صفوی، گرچه با تکیه بر توان نظامی ایلات مرید خاندان صفویه به قدرت سیاسی دست یافتند، اما بسته به ضرورت به جابجائی تیره‌هایی از ایلات اقدام می‌کردند که گاهی عاری از اهداف نظامی نبود. اوج این اقدامات در عصر شاه عباس اول بود که به منظور پیشگیری از برخی شورشها، تقویت موقعیت نظامی در مقابل ازبکها و ترکمنها در مرزهای شمال شرقی صورت گرفت. وی، عمدتاً در این راستا به طور هدفمند، کارساز و ثمربخش حرکت کرد. البته اولویتهای سیاسی - نظامی، مجال توجه به آسیبهای اقتصادی و مالی این تحرکات را نمی‌داد و برآورد خسارات و تطبیق این دو مقوله، بازنگری در فرایند مسئله را می‌طلبد.

آنچه مسلم است، اهمیت دستاوردهای امنیتی و سیاسی برای پادشاه قدرتمند صفوی بود و زیانمندیهای مالی و اقتصادی ناشی از آن اقدامات، متوجه طوایف جابه‌جا شده می‌گردید. شاه عباس اول، در بهره‌گیری از توان ایلات مرزی در مقابل عثمانیها نیز هوشمندانه و فعال رفتار کرد و به نحوی از آن قابلیتها سود جست. در دوره جانشینان وی، از حجم و گستره این فرایند کاسته شد و بندرت در این زمینه اقدام گردید و در مواقعی نیز توأم با تدبیر نبود و حالت انفعالی آن هویدا بود؛ چنانچه در زمان شاه صفی، عثمانیها در کشمکشهای مرزی در این باره فعال‌تر عمل کردند.

نقطه اوج دیگر جابجائی ایلات با مقاصد نظامی، در دوره نادر صورت گرفت. او، به قصد تقویت منابع انسانی خراسان، دفاع از سرحدات، ممانعت از طغیان برخی طوایف و برقراری پادگان نظامی،

این کار را انجام داد. بیش‌ترین جابجائیها به خراسان بود و بدیهی است که نادر برای تحقق اهداف بلند نظامی خود، نیاز به پشتوانه نظامی - انسانی غنی داشت و طبعاً این اقدامات به تضعیف بنیانهای اقتصادی کشور می‌انجامید. برخلاف نادر، در کارنامه کریم خان جابجائی قهری ایلات جایگاهی نداشته است و بجز کوچاندن بنی‌کعب به قصد خلاصی از دردسرهای بعدی آن ایل، گزارش درخور توجهی وجود ندارد. وی، نه برنامه‌های بلند نظامی را دنبال کرد و نه با مشکلات ناشی از مخالفتها و عصیانهای عشایر مواجه بود.

در دوره قاجاران نیز، کوچ اجباری برخی طوایف ایلات و عشایر مطرح بود. شاید بیش‌ترین حجم این قسم جابجائی، در جریان جنگهای ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۴۳ق. / ۱۸۰۳-۱۸۲۸م.) صورت گرفت و بارها ایلات مناطق جنگی بویژه به دست قوای جنگی ایران جابجا شدند تا مانع از دستیابی روسها به آنان شوند و از توان اقتصادی و نظامی آنها بهره‌نگیرند و حتی‌المقدور خود از این توان بهره‌مند شوند. البته بخشی از توان نظامی طرفین بویژه ایرانیها، صرف این کار می‌شد و در صورت لزوم، به زور توسل می‌جستند.

در جریان حوادث انقلاب مشروطه هم برخی طوایف عشایر با دولت محمدعلی شاه و مستبدان، و برخی دیگر با انقلابیون بودند و باتوجه به قابلیتهای جنگی ایلات، نقش آنها مؤثر بود. در جنگ جهانی اول نیز برخی تیره‌های عشایر غرب، از بازیگران عرصه‌های نظامی بودند و به جنگ و گریزهائی با روسها پرداختند. قشقائیه نیز در جنوب در تحولات منطقه نقش ایفا کردند. بنابراین دوره‌های انقلاب و جنگ، مقطعی فعالیت یافتن قابلیتهای نظامی عشایر بود و خبری از کوچهای اجباری تیره‌هایی از عشایر نبود. اما در برهه‌های ثبات حکومتها، عصر تیره‌بختی فعال‌ترین تیره‌های

عشایری فرامی‌رسید.

با استقرار حکومت در دوره پهلویها، سیاستهای محدودکننده کم سابقه‌ای درباره ایلات لرستان اعمال شد. بخشی از آن، به سبب همدستی برخی از آنها با مخالفان سیاسی رضاشاه و بخشی دیگر، لازمه تثبیت حاکمیت پهلوی بود. به هر حال، هم با سیاست تفرقه‌اندازی و هم با اعمال زور و قوه قهریه، به تبعید برخی طوایف و به تخته قاپو کردن برخی دیگر، اقدام شد.

◆ پی‌نوشتها

- ۱- رحیم مشیری، *جغرافیای کوچ‌نشینی*، چاپ ۷ (تهران: سمت، ۱۳۸۳)، ص ۷.
- ۲- همان، ص ۱۳.
- ۳- محمدحسین پاپلی یزدی، *کوچ‌نشینی در شمال خراسان* (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱)، ص ۷۹.
- ۴- همان.
- ۵- احمد نقیب‌زاده، *دولت رضاشاه و نظام ایلی* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۴۰.
- ۶- م. آرانوا، و ک. ز. اشرفیان، *دولت نادرشاه*، ترجمه حمید مؤمنی (تهران: شبگیر، ۱۳۵۶)، ص ۱۷.
- ۷- الکا: زمین، ملک، وطن. امروزه در [جمهوری] آذربایجان، اولکه گویند به معنی سرزمین و کشور، و واو آن را تلفظ نکنند. (*لغتنامه دهخدا*)
- ۸- اسکندربیک منشی ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷)، جلد ۳، ص ۱۵۷۴.
- ۹- محمد معصوم خواجگی اصفهانی، *خلاصه‌السیر، تاریخ روزگار شاه صفی* (تهران: علمی، ۱۳۶۸)، ص ۷۱.
- ۱۰- همان، ص ۲۶۲.
- ۱۱- آدام اولتاریوس، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه احمد بهپور (بی‌جا: باننکار، ۱۳۶۳)، ص ۳۱۸.
- ۱۲- استرآبادی، ص ۱۳۲.
- ۱۳- همان، ص ۱۶۶.
- ۱۴- الف. ک. س. لمبتون، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه

منوچهر امیری (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۲۵۳.

- ۱۵- نقیب‌زاده، پیشین، ص ۶۰.
- ۱۶- استرآبادی، پیشین، ص ۱۹۳.
- ۱۷- همان، ص ۲۰۸.
- ۱۸- جونس هانوی، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۵۱.
- ۱۹- لمبتون، پیشین، ص ۲۵۳.
- ۲۰- استرآبادی، پیشین، ص ۳۵۱.
- ۲۱- لارنس لکهارت و غلامرضا و اسماعیل افشار نادری، *نادرشاه آخرین کشورگشای آسیا* (تهران: دستان، ۱۳۷۷)، ص ۴۹۶.
- ۲۲- محمدمامین گلستانه، *مجموعه‌التواریخ افشاریه و زندیه*، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ ۲ (تهران: ۱۳۶۳)، ص ۱۴۶.
- ۲۳- محمدصادق نامی موسوی، *تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه*، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۱.
- ۲۴- ژان کالمار، *اصلاحات نظامی در عهد قاجاریه ایران و اقتباسات فرهنگی شرق از غرب*؛ زیر نظر یان‌ریشار، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم (مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۹)، صص ۱۷-۵۳.
- ۲۵- گیوم آنتوان اولیویه، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمدطاهر میرزا (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱)، ص ۱۸۸.
- ۲۶- آنجلومیکله پیه مونته، *ارتش ایران در ۱۸۷۴ و ۱۸۷۵ میلادی ...* (تهران: ۱۳۷۰)، ص ۱۷.
- ۲۷- همان، صص ۱۷ و ۱۹.
- ۲۸- لمبتون، پیشین، صص ۲۶۵-۲۶۶.
- ۲۹- غلامحسین حاجبی، «نظام بنیچه، نظام اجباری»، مجله قشون، سال ۴، شماره ۵۳ (اردیبهشت ۱۳۰۴)، ص ۱۶۳.
- ۳۰- عبدالرزاق دنبلی، *مآثر سلطانیه*، با مقدمه و تصحیح غلامحسین زرگری‌نژاد (تهران: روزنامه ایران، ۱۳۸۳)، ص ۱۸۵.
- ۳۱- میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی، *آهنگ سروش، تاریخ جنگهای ایران و روس*، گردآورده حسین آذر، تصحیح

- ۵۴- علی اکبرخان سنجایی، *ایل سنجایی و مجاهدتهای ملی ایران* (تهران: شیرازه، ۱۳۸۰)، صص ۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵ و ۳۹۶.
- ۵۵- همان، ص ۲۶۱.
- ۵۶- منصور نصیری طیبی، «قشائیهها و جنگ جهانی دوم»، *تاریخ روابط خارجی*، سال پنجم، شماره ۱۸ (بهار ۱۳۸۳)، صص ۱۲۵-۱۵۷؛ صص ۱۳۰ و ۱۳۳.
- ۵۷- لمبتون، *پیشین*، ص ۳۰۶.
- ۵۸- همان، ص ۳۰۵.
- ۵۹- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، شماره سند ۲۹۵۰۰۵۶۱۷، محل در آرشیو ۵۴۶ ب ۴ آرا.
- ۶۰- لمبتون، *پیشین*، صص ۲۷۰، ۲۷۱.
- ۶۱- منوچهر احتشامی، *خوزستان و لرستان در عصر ناصری* (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳)، ص ۱۵۰.
- ۶۲- تخته قاپو (دهقان که در خانه زندگی کند، شهری، روستائی، روستانشین، شهرنشین). در *لغتنامه دهخدا*، «تخته قاپی» نیامده است.
- ۶۳- علی اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجاریه* (تهران: علمی، ۱۳۷۰)، صص ۱۴۲-۱۵۱.
- ۶۴- مکی، جلد ۳، ص ۳۲۵.
- ۶۵- آبراهامیان، ص ۱۲۸.
- ۶۶- همان، ص ۱۳۰.
- ۶۷- همان، ص ۱۲۹.
- ۶۸- امان‌اللهی، ص ۲۴۱.
- ۶۹- حیدرقلی بیگلری، *خاطرات یک سرباز* (تهران: ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۰)، ص ۱۵۶.
- ۷۰- همان، ص ۱۷۶.
- ۷۱- همان، ص ۱۹۱.
- ۷۲- افشار سیستانی، *پیشین*، ص ۴۲۷.
- ۷۳- همان، ص ۴۳۰.
- ۷۴- امان‌اللهی، *پیشین*، ص ۲۳۸.
- ۷۵- بیگلری، *پیشین*، صص ۱۳۴-۱۳۵.
- ۷۶- همان، ص ۱۲۲.
- امیرهوشنگ آذر (تهران: امیرهوشنگ آذر، ۱۳۶۹)، ص ۸۳.
- ۳۲- دنبلی، *پیشین*، ص ۱۸۷.
- ۳۳- محمدتقی سپهر، *ناسخ‌التواریخ* (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷)، جلد ۱ و ۲، ص ۳۶۹.
- ۳۴- همان، ۲۱۸.
- ۳۵- وقایع‌نگار مروزی، *پیشین*، صص ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۶ و ۱۱۷.
- ۳۶- همان، ص ۲۱۱.
- ۳۷- سپهر، *پیشین*، صص ۳۷۰-۳۷۱.
- ۳۸- همان، ص ۴۳۳.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- همان، صص ۴۳۳، ۴۵۹ و ۴۸۳.
- ۴۱- عبدالرزاق دنبلی، *پیشین*، ص ۱۸۳.
- ۴۲- پس از پیروزی قوای ایرانی در جنگهای ایروان بویژه پنبک (جمادی‌الآخر ۱۲۱۹ق. / سپتامبر ۱۸۰۴م.) و شکست قوای سیسیانف، فتحعلی شاه، «نخجوان را با ایل کنگرلو» به کلبعلی خان عنایت فرمود. (دنبلی، همان، ص ۱۹۲).
- ۴۳- همان، ص ۲۵۵.
- ۴۴- همان، ص ۲۵۷.
- ۴۵- همان، ص ۲۶۲.
- ۴۶- سپهر، *پیشین*، ص ۱۸۶.
- ۴۷- همان، ص ۱۹۴.
- ۴۸- همان، ص ۱۹۷.
- ۴۹- همان، ص ۲۱۰.
- ۵۰- همان، ص ۳۶۹.
- ۵۱- همان، ص ۳۷۲.
- ۵۲- احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، جلد ۱، صص ۲۳۷ و ۲۴۹.
- ۵۳- ایرج افشار سیستانی، *مقدمه‌ای بر شناخت ایلها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران* (تهران: نشر دانش، ۱۳۶۶)، ص ۴۵۸.

- ۷۷- لمبتون، پیشین، صص ۵۰۱-۵۰۲.
- ۷۸- مکی، پیشین، جلد ۳، ص ۳۳۸؛ لمبتون، پیشین، صص ۵۰۰-۵۰۱.
- ۷۹- امیر احمدی، ص ۳۳۲.
- ۸۰- همان، ص ۲۳۸.
- ۸۱- همان، ص ۳۳۴.
- ۸۲- همان، ص ۲۵۶.
- ۸۳- همان، ص ۲۶۲.

